جلسه 378

یکشنبه 26/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در استثناء از جواز اجتماع امر ونهی بود که در فرمایش محقق عراقی بود و مرحوم آقای صدر هم مطرح کرده بود که اگر متعلق امر و متعلق نهی یک جزء مشترک داشتند، مثل اینکه در خطاب آمده است یحرم تعظیم الفاسق ویجب تعظیم العادل. یک مفهوم مشترکی هست بین این متعلق امر ومتعلق نهی، وآن مفهوم تعظیم است. در اینجا قائل شده اند به امتناع اجتماع امر ونهی. البته ممکن است این مثال یک مثال فرضی باشد، ولکن بحث آنوقت جدی ومهم می شود که ما می بینیم در فرض وحدت عنوان وتعدد اضافه مثل اکرم عالما و لاتکرم الفاسق که عنوان متعلق امر و عنوان متعلق نهی هر دو اکرام است، ولکن تعدد اضافه موجب اختلاف اینها شده است. اکرام عالم شده متعلق امر، اکرام الفاسق شده متعلق نهی. این بیان محقق عراقی وآقای صدر اگر تمام بشود که جزء مشترک بین متعلق امر ونهی مانع است از اجتماع امر ونهی، در مورد تعدد اضافه مثل اکرم عالما و لاتکرم الفاسق هم مطرح خواهد بود. ولذا به همین خاطر در این مثال تعدد اضافه مرحوم محقق عراقی وآقای صدر قائل به امتناع اجتماع امر ونهی شده اند.

البته مرحوم آقای صدر قبلا هم گفت که من هر وقت بحث از امتناع اجتماع امر ونهی می کنم بحث اثباتی است حتی در مثال صل و لاتصل فی الحمام. والا امتناع عقلی وثبوتی ندارد.

وجه این فرمایش که وجود جزء مشترک بین متعلق امر ومتعلق نهی مانع است از اجتماع امر ونهی چیست؟

وجهی که ذکر می شود را ما در مثال تعظیم عادل وتعظیم فاسق پیاده می کنیم: گفته می شود که یجب تعظیم العادل متعلق وجوب تعظیم العادل است، پس تعظیم جزئی از محبوب مولا است، تعظیم که در ضمن تعظیم العادل است محبوب مولا است. یعنی محبوب ضمنی للمولا. کما اینکه تکبیرة الاحرام در شروع نماز محبوب ضمنی للمولا.

وقتی تعظیم شد محبوب ضمنی مولا، چون تعظیم العادل محبوب، مرحوم آقای صدر می گوید ما قبلا یک قاعده ای تأسیس کردیم گفتیم حب به طبیعت مستلزم حب به کل فرد هست علی تقدیر ترک سائر الافراد. کسی که حب دارد به تعظیم ولو حب ضمنی، این مستلزم این است که هر فرد از تعظیم را که به او نشان بدهیم می گوید این فرد از تعظیم علی تقدیر ترک ملکف نسبت به سایر افراد تعظیم محبوب من است. کما اینکه حب به شرب الماء مستلزم این بود که هر فرد از آب را که مولا می دید گفت شرب این ماء علی تقدیر ترک شرب سائر میاه محبوب من است. این را ما قبلا توضیح دادیم.

آنوقت ایشان می فرماید: پس نتیجه می گیریم تعظیم العادل مقرونا بتعظیم الفاسق، مثل اینکه قیام می کند به عنوان تعظیم این دو نفر که یکی شان عادل است و یکی شان فاسق است، خب این یک فرد از تعظیم عادل است. البته تعظیم عادل مختص به این فرد نیست، می شد قیام بکند به قصد تعظیم خصوص عالم. ولکن قیام به قصد تعظیم مشترک عادل وفاسق هم فردی از تعظیم عادل هست. پس این فرد از تعظیم عادل علی تقدیر ترک سائر افراد تعظیم عادل محبوب مولا باید باشد طبق آن قاعده. این فرد از تعظیم عادل باید محبوب مولا باشد علی تقدیر ترک المکلف لسائر افراد تعظیم العالم. وفرض هم این است که مکلف ترک می کند سایر افراد تعظیم عادل را، فقط قیام می کند به قصد تعظیم مشترک عادل وفاسق.

آنوقت تعظیم این فرد از تعظیم عادل هم می خواهد محبوب بشود و هم از آن طرف مصداق تعظیم فاسق هم هست و مبغوض است. عنوان واحد یعنی عنوان تعظیم هم متعلق بغض می خواهد باشد و هم متعلق حب ضمنی. یک عنوان واحد. ما کار به مضاف الیه نداریم، که تعظیم العادل و تعظیم الفاسق، خود تعظیم محبوب ضمنی است، تعظیم عادل آن حیث تعظیمش محبوب ضمنی است. خب این تعظیم عادل آن عنوان تعظیمش محبوب ضمنی مولا است علی تقدیر ترک المکلف لسائر افراد تعظیم العادل. آنوقت این تعظیم به عنوان تعظیم مبغوض مولا هم خواهد بود. فیلزم اجتماع الحب والبغض فی شیء واحد. (ایشان اینجا تعبیر نمی کند به بغض ضمنی، می گوید اینجا اجتماع مبغوضیت و محبوبیت ضمنیه پیش می آید، حب را ضمنی می کند ولی بغض نسبت به تعظیم الفاسق را ضمنی نمی کند. حالا ایشان اینجور بیان کرده است).

اقول: این فرمایش آقای صدر انصافا ناتمام است. اولا: ما قبلا عرض کردیم که حب به طبیعت مستلزم حب به کل فرد علی تقدیر ترک سائر الافراد نیست. در حب به صرف الوجود شما حب دارید نسبت به شرب ماء. اگر نتواستید آب بخورید بخاطر یک محذور ودر خارج صد لیوان آب بود، آیا هر فرد از این آبها می شود محبوب شما؟ که محبوب علی تقدیر ترک سائر الافراد وفرض این است که ترک شده سایر افراد، یعنی صد تا محبوب از شما فوت می شود؟!. می گوئی دست روی دلم نگذار صد غصه دارم و صد محبوب از من فوت شده است؟!.

سؤال وجواب: اتیان که نمی تواند شرط تعلق حب باشد. حب داعی به اتیان است. معنا ندارد بگوئید اگر اتیان کرد آنوقت می شود محبوب. آقای صدر هم این را نمی گوید.

و اگر دو لیوان آب را با هم خورد، باید بگوئید هیچ کدام محبوب نیست، چون هذا محبوب علی تقدیر ترک ذاک، وذاک محبوب علی تقدیر ترک هذا. فرض این است که دو تا را با هم انجام داد، پس تقدیر محقق نشد. پس باید بگوئید در این صورت حب ندارد نه نسبت به این و نه نسبت به آن.

یا مثلا مولا گفت جئنی بماء، حالا بجای یک لیوان آب دو لیوان آب برد برای مولا فی زمان. اینکه ممکن است، باید مولا بگوید هیچکدام از این دو تا را دوست ندارم، چون احب هذا علی تقدیر ترک ذاک و احب ذاک علی تقدیر ترک هذا.

ثانیا: جناب آقای صدر! حب به اکرام عادل اینکه شما فرمودید حب به اکرام می شود به عنوان حب ضمنی، حب ضمنی در نفس موجود مستقل نیست. ما در نفس حب استقلالی داریم تحلیل که می کنیم حب های ضمنی از آن انتزاع می کنیم. آنچه در عالم نفس است حب به تعظیم عادل است بما هو تعظیم عادل، بغض به تعظیم الفاسق است بما هو تعظیم الفاسق. ولذا در مقام لحاظ تعظیم بما هو هو را مولا اصلا نمی بیند. حصه ای از تعظیم را که تعظیم عادل است نگاه می کند به او حب دارد. به قول شما این حب به طبیعت تعظیم عادل مستتبع حب به این فرد از تعظیم عادل بما هو تعظیم العادل است. حب ضمنی که اصلا وجود تکوینی ندارد یک امر تحلیلی است. والا آنجه در عالم نفس است حب واحد است نسبت به یک مقید نسبت به تعظیم العادل. این فرد بما هو تعظیم العادل محبوبٌ وبما هو تعظیم الفاسق مبغوض. عنوان واحد نمی شود، عنوان متعلق حب تعظیم مضاف به عادل است و عنوان متعلق بغض تعظیم مضاف به فاسق است و لا ارتباط بینهما. مثل اینکه سجود لله محبوب است و سجود للصنم مبغوض است، لا ارتباط لاحدهما بالآخر، ولو در جامع سجود هر دو مشترک هستند.

ثالثا: جناب آقای صدر! تعظیم الفاسق آن تعظیم مبغوض ضمنی است یا مبغوض استقلالی؟ تعظیم العادل را حل کردید فرمودید تعظیم محبوب ضمنی است. سلمنا. در تعظیم الفاسق تعظیم مبغوض استقلالی است یا مبغوض ضمنی؟ اگر می گوئید مبغوض استقلالی است، می گوئیم آن چیزی که مبغوض استقلالی است تعظیم الفاسق است نه ذا تعظیم. اگر می گوئید تعظیم ضمنی است، می گوئیم شما که منکر بغض ضمنی بودید. شما که گفتید محال است بغض ضمنی. اگر مولا از یک مجموعی بغض دارد می گوید من بغض دارم زید و عمرو با هم به منزل من بیایند، اما تک تک بیایند بغض ندارم، مجموعا بیایند بغض دارم، شما فرمودید معنا ندارد نسبت به مجیء زید بغض ضمنی پیدا بشود. چون بغض استقلالی مولا تعلق گرفته است به جمع بین المجیئین. والا مجیء کل منهما وحده که مبغوض مولا نیست. بغض ضمنی معنایش این است که مولا بگوید از آمدن زید تنها هم بدم می آید. و این خلف تعلق بغض است به مجموع المجیئین. خود شما فرمودید. ما آنجا بحث کردیم گفتیم اینطور نیست که بغض ضمنی محال باشد. ولی شما فرمودید بغض ضمنی محال است، آنوقت چه جور شد اینجا می فرمائید اجتماع محبوبیت و مبغوضیت لازم می آید در تعظیم؟!. خب این تعظیم اگر بخواهد مبغوض باشد باید مبغوض ضمنی باشد، مبغوض استقلالی که تعظیم الفاسق است. اگر تعظیم الفاسق مبغوض شد تمام اجزائش که مبغوض نمی شوند.

ما بغض ضمنی را ممکن می دانستیم. می گفتیم مولا می گوید کسی که تجسیم می کند انسان را، از آن اولین جزئی که می سازد مبغوض من است البته به شرط اینکه بطور کامل این مجسمه را بسازد. کل جزء منتها مقرونا بسائر الاجزاء مبغوض مولا است. بله ما این را قبول داشتیم، منتهی می گفتیم دلیل اثباتی می خواهد. در نهی از تجسیم انسان ظاهر دلیل این است که کل جزء مشروطا به لحوق سائر اجزاء تجسیم، دست و پای این انسان را که می سازد مشروطا به این تکمیل این مجسمه سازی می شود مبغوض ضمنی، چون ظاهر دلیل با آن مساعد است. اما اینجا که ظاهر دلیل نیست، چون اینجا مقید است. تعظیم الفاسق مبغوض است، ظهور ندارد در اینکه تعظیم هم بمتا هو هو مبغوض است.

و اصلا ما معتقدیم که در این مثال تعظیم العادل واجب و تعظیم الفاسق حرام، عرف اصلا ترکیب را انضمامی می داند، عرف دو وجود می داند. مثل رؤیت و نظر. اگر کسی گفت النظر الی الزوجة واجب والنظر الی الاجنبیة حرام. یک کسی هم به خانمش نگاه می کند و هم به خواهر خانمش فی نظر واحد. عرفا این دو نظر است به لحاظ متعلق، نظر به زوجه واجب، نظر به اخت الزوجة حرام، ترکیب انضمامی است. ولو بالدقة العقلیة نظر به عنوان یک عمل ابصار واحد باشد، اما به لحاظ متعلق ابصار عرف متعدد می بیند. مثل غیبت. اگر گفتند غیبت زید واجب است چون مبدع است و برای هدم بدعت او باید غیبت بکنیم. غیبت زید واجب است. اما غیبت عمرو حرام است. این آقا فی کلام واحد گفت زید و عمرو فعلا کذا. با اینکه یک کلام گفت اما عرفا ترکیب انضمامی است، این غیبة زید و هی واجبة و غیبة عمرو و هی محرمة. عرفا در خارج دو چیز صادر شد. و لذا آقایان می گویند اگر کسی در کلام واحد از جمعی غیبت کند به تعداد آن جمع مرتکب گناه کبیره شده است. اگر بگوید طلبه های فلان شهر نماز صبحشان قضاء می شود، به تعداد طلبه های آن شهر روز قیامت شاکی دارد، واین مرتکب غیبت شده است. برخلاف دروغ، اگر بگوید تمام دکانهای شهر امروز بسته است. به تعداد دکان های شهر دروغ نگفته، چه یک دکان باز باشد و چه تمام دکانها باز باشد. فرق نمی کند، این یک دروغ گفته است. چون کذب از شئون کاشف است و الکاشف واحد، غیبت از شئون منکشف است با این کاشف وکلام واحد منکشف های متعددی داشت. ولذا غیبت متعدد می شود. نظر هم همین است، نظر عرفا به اختلاف وتعدد منظور الیه متعدد می شود. ولذا ما معتقدیم این مثال تعظیم زید واجب و تعظیم عمرو حرام، یا تعظیم العادل واجب وتعظیم الفاسق حرام إذا جمع التعظیم لهما فی قیام واحد، عرفا صدر منه تعظیمان، ترکیب انضمامی است، هیچ محذوری ندارد اجتماع امر ونهی.

بله در آن مثال اکرم عالما با لاتکرم الفاسق او بحث جدی دارد. مرحوم آخوند در کفایه فرموده: ما که در صل و لاتغصب امتناعی شدیم گفتیم نمی شود صلاة فی المکان المغصوب هم نهی داشته باشد و هم اطلاق امر شاملش بشود. ولو نماز در مکان مغصوب صحیح است چون وافی به ملاک است واگر قصد قربت هم متمشی بشود از مکلف مشکلی ندارد، اما امر شاملش نمی شود.

مرحوم آخوند می فرماید: ولکن آنهایی که قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستند فرقی نمی گذارند، فرقی نمی کند چه در مورد تعدد عنوان باشد و چه در مورد تعدد اضافه، باید در هر دو قائل به جواز اجتماع امر ونهی بشوند. چون بالاخره تعدد اضافه موجب تعدد عنوان می شود. عنوان اکرام عالمٍ می شود واجب، عنوان اکرام الفاسق می شود حرام، با اینکه عنوان واحد است اولا وبالذات و هو الاکرام، ولی بخاطر تعدد اضافه عملا متعدد می شود، یکی می شود اکرام عالم و دیگی می شود اکرام الفاسق.

جالب این است که صاحب کفایه مثالی که می زند برای این تعدد اضافه، مثال می زند به مطلق شمولی. می گوید اکرام العالم یا بالاتر اکرام العلماء (جمع محلی به لام) واجب، اکرام الفاسق حرام. اکرم العلماء با لاتکرم الفساق.

مرحوم آقای خوئی فرموده: این مثال شما اشتباه است، بحث ما در جائی است که امر به صرف الوجود تعلق بگیرد مثل اکرم عالما. نه اکرم العلماء، او که اصلا تکلیف به غیر مقدور است. عالم فاسق هم وجوب اکرام داشته باشد و هم حرمت اکرام که نمی شود. او تکلیف به غیر مقدور است. بحث در امر به صرف الوجود است، اکرم عالما با لاتکرم الفاسق.

ولذا اینکه در بحوث این مثال اکرم العلماء ولاتکرم الفساق را به آقای خوئی نسبت داده و بعد هم اشکال می کند به آقای خوئی که جناب آقای خوئی! بحث ما در مطلق بدلی است. خب این اشکال خود آقای خوئی است به صاحب کفایه، نه اینکه در بحوث به عنوان اشکال به آقای خوئی مطرح بشود. ما هم مصباح الاصول را دیدیم و هم محاضرات را، صریحا می گوید بحث ما در اکرم عالما است نه در اکرم العلماء. آقای خوئی صریحا می گوید به عنوان اشکال به صاحب کفایه. و این اشکال وارد است ما هم قبلا گفتیم.

اشکال دومی که آقای خوئی به صاحب کفایه می کند این است که می گوید جناب صاحب کفایه! هم خودتان در کفایه گفتید و هم ما گفتیم که اختلاف در بحث اجتماع امر ونهی در این است که آیا تعدد عنوان موجب تعدد معنون در خارج می شود حتی یجوز الاجتماع یا نمی شود حتی یمتنع الاجتماع. بحث در این است. آن کسی که می گوید صل ولاتغصب اجتماع امر ونهیشان ممکن است او می گوید که ما در خارج دو معنون داریم یکی صلاة ویکی غصب. اینها در خارج یک وجود نیستند. کما صرّح به المحقق النائینی. آنهایی که قائل به امتناع هستند می گویند نه در خارج یکی وجود است که هم سجود علی الارض است و هم غصب است، ولذا امتناعی می شویم. از عبارت صاحب کفایه هم این استفاده می شود، در مقدماتی که ذکر می کند می گوید: محل نزاع این است که هل تعدد العنوان یوجب تعدد المعنون حتی یجوز الاجتماع ام لا یوجب تعدد المعنون حتی یمتنع الاجتماع.

بعد آقای خوئی فرموده: جناب صاحب کفایه! خب معلوم است که در اکرم عالما با لاتکرم الفاسق اکرام این عالم فاسق فعل واحد است، دو فعل نیست. اکرام این زید، چون زید عالم است می شود اکرام العالم، همین اکرام زید چون زید فاسق است می شود اکرام الفاسق. در عناوین اشتقاقیه مثل عالم و فاسق قبلا گفته شد که تعدد عنوان مشتق موجب تعدد معنون نیست. هو الله الخالق البارئ المصور، یک وجود بسیط هم مصداق عنوان اشتقاقی عالم است و هم مصداق عنوان اشتقاقی عادل است و هکذا. آنی که محل نزاع بود در مبادئ بود مثل علم و عدالت، که می گفتند در خارج دو وجود است. اما عالم، عادل اینها مشتق هستند نه مبادئ مشتقات. زید جهت تعلیلیه در آن این است که چون علم دارد به او می گویند عالم، چون فسق دارد به او می گویند فاسق. والا زید شخصٌ واحد، اکرام زید هم فعل واحد. خب وقتی وحدت معنون بود معلوم است که اجتماع امر ونهی محال است، بحث ندارد.

اقول: می گوئیم جناب آقای خوئی! اشکال اولتان به صاحب کفایه وارد است. بحث در مطلق بدلی است نه مطلق شمولی. اکرم عالما محل بحث است با لاتکرم الفاسق. البته نهی شمولی است، اما در امر، امر بدلی محل نزاع است.

اما اشکال دوم شما قابل جواب است. برای اینکه ما قبلا عرض کردیم بسیاری با اینکه معنون را می گویند واحد است اما تعدد عنوان را کافی می دانند در جواز اجتماع امر ونهی. اعتراف دارند که سجود علی الارض فی ملک الغیر معنون واحد و وجود واحد، هم عنوان سجود بر آن صادق است و هم عنوان غصب. غسل وجه به ماء غیر، هم عنوان غسل وجه به ماء غیر بر آن صادق است که وضوء است و هم عنوان غصب. معنون هم واحد است. می گویند تعدد عنوان کافی است درجواز اجتماع در امر و نهی ولو معنون واحد باشد. ما هم جزء همین گروه بودیم تبعا لجمع کثیر من الاعلام کالسید البروجردی و السید الامام والسید الصدر والسید السیستانی.

پس این اشکال دوم آقای خوئی ره وارد نیست.

ما به نظرمان باید در اکرم عالما ولاتکرم الفاسق یک اشکال عرفی کرد. چون ارتکاز عرفی امتناع می بیند در اجتماع امر ونهی در اکرم عالما با لاتکرم الفاسق. این یک ارتکاز عرفی است، ما مسلّم می گیریم. عرضمان این است که در ارتکاز واستظهار عرفی ظاهر یحرم اکرام الفاسق این است که اکرام فاسق بما هو اکرام مصلحت تامه ندارد، اکرام الفاسق یشتمل علی المفسدة الغالبة ولایشتمل هذا الاکرام للفاسق علی مصلحة غالبة ولو این اکرام فاسق مصداق اکرام عادل هم بشود. این اکرام فاسق مصلحت تامه ندارد. چرا؟ برای اینکه عرف از لاتکرم الفاسق این را می فهمد که اشاره می کند به آن فاسق می گوید لاتکرم هذا لانه فاسق، عرف حیثیت تعلیلیه می فهمد. یعنی اکرام هذا مفسده دارد و مصلحت تامه ندارد. این ظهور لاتکرم الفاسق است، به قول محقق عراقی ظهور این خطاب در نفی وجوب اکرام این عالم فاسق است به جمیع مراتب الوجوب، نه وجوب شامل این می شود، نه حب شامل این می شود، ونه ملاک و مصلحت دارد. این یک استظهار عرفی هست. برخلاف صل و لاتغصب که اصلا عنوان ها دو تا هستند ربطی به هم ندارند. ببینیم آیا می توانیم یک شاهد عرفی برای عرض خودمان پیدا کنیم یا نه.